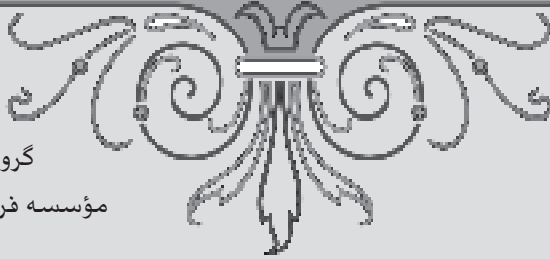


تاریخ شفاهی
من ثروتمندترین فرد
گرگان هستم

گفت‌وگو با نوری قدسی‌رایی
پیشکسوت آموزش و پرورش گرگان



گروه تاریخ شفاهی
مؤسسه فرهنگی میرداماد



یادداشت

نوری قدسی‌رایی متولد زمستان ۱۳۱۰ شهر لنگرود استان گیلان، پس از طی تحصیلات در دانشسرای عالی، در مهرماه ۱۳۳۷ به عنوان دبیر به شهر گرگان مأموریت یافت و طی ۳۴ سال خدمت در آموزش و پرورش گرگان خدمات ارزنده‌ای در راستای تربیت فرزندان این سرزمین داشته است.

در ادامه بخشی از گفت‌وگوی گروه تاریخ شفاهی مؤسسه فرهنگی میرداماد را با آقای نوری قدسی‌رایی که در ۱۷ بهمن ۱۳۹۱ در مرکز تاریخ شفاهی مؤسسه فرهنگی میرداماد انجام گرفت خواهید خواند.

- آقای قدسی‌رایی ضمن خوش‌آمدگویی و سپاس از این‌که دعوت ما رو پذیرفتید، لطفاً ابتدا بفرمایید در چه تاریخی و در کجا متولد شدید؟

- به نام خدا، من نوری قدسی‌رایی هستم، متولد خرداد ۱۳۱۰، در شهر لنگرود استان گیلان، البته به روایت شناسنامه، اما اونی که مادرم می‌گفت «در یک روز برفی به دنیا آمدم» پس باید احتمالاً متولد زمستان ۱۳۰۹ باشم، اما از اون‌جایی که معمولاً خانواده‌ها برای فرزندان‌شان دیرتر شناسنامه می‌گرفتند، شناسنامه‌ی من هم در خرداد ۱۳۱۰ گرفته شده است.

- لطفاً در مورد خانواده و محیطی که در آن رشد کردید بفرمایید

- در خانواده‌ای به دنیا آمدم که جدم معمم و مورد اعتماد شهر لنگرود بوده، پدرم هم کشاورز بود و اکثراً به چایکاری مشغول بوده است. ما یک خانواده‌ی پنج‌نفره بودیم که این خانواده حاصل ازدواج دو خانواده‌ی روحانی است، یکی پدربزرگ مادری من از شهر لاهیجان گیلان مشهور به «امام غریب» و روحانی دیگر، پدربزرگ پدری من ملقب به «شمس‌الواعظین لنگرودی».

- دوران کودکی و تحصیلات ابتدایی را در کجا و چگونه گذراندید؟

- من در شهر لنگرود متولد شدم و دوران کودکی تا آغاز تحصیلات ابتدایی را در بافت و محلات قدیم شهر لنگرود گذراندم، در سن ۸ سالگی به دبستان رفتم (سال تحصیلی ۱۹-۱۳۱۸) و سال اول و دوم ابتدایی را در دبستان پهلوی لنگرود - که یک دبستانی بود کنار پل خشتی لنگرود - گذراندم؛ سال سوم ابتدایی (۲۱-۱۳۲۰) مصادف شد با وقایع شهریور



۱۳۲۰ و حمله‌ی متفقین به ایران. یادم هست که وقتی روس‌ها شهر لنگرود رو بمباران کردند، خانواده‌ی ما شبانه به روستاهای اطراف لنگرود پناهنده شدند و بعد از استقرار قوای روسیه در استان گیلان، به شهر رشت مهاجرت کردیم. سال سوم تا ششم ابتدایی را در دبستان رودکی رشت گذراندم. دوران متوسطه هم در دبیرستان شاهپور رشت طی شد - که این دبیرستان شاهپور بنایی بود تقریباً همسنگ با دبیرستان ایرانشهر گرگان و با معماری خاصی بنا شده بود و مانند دبیرستان ایرانشهر گرگان محوطه‌اش قربانی زمان شده - به هر حال دیپلم پنجم علمی را در دبیرستان شاهپور رشت و دیپلم ششم ادبی را در دبیرستان دیگری به نام دبیرستان نوربخش رشت گرفتم. البته ناگفته نماند که بین دیپلم پنجم علمی و ششم ادبی یکی دو سالی وقفه افتاد، به خاطر این‌که سال ششم ادبی من مصادف شد با ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و کودتای ۲۸ مرداد دامان ما را هم گرفت و مدتی در بند بودم و از این نظر یک دوره از قید امتحان رهاییم و نتوانستم در امتحان حضور پیدا کنم.

- آیا پس از اخذ دیپلم ادبی هم تحصیلات را ادامه دادید یا خیر؟

- بله ادامه دادم! چون جزو سهمیه‌ی دانشسرای عالی بودم، تحصیلات دانشگاهی من بلافاصله پس از گرفتن دیپلم ادبی، در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران در رشته فلسفه و علوم تربیتی ادامه پیدا کرد. یادش به خیر استفاده‌ی فراوانی بردیم از اساتیدی که خدا قدرشان را جاوید بدارد! مثل مرحوم دکتر محمد معین، دکتر غلامحسین صدیقی، [بدیع‌الزمان] فروزانفر، دکتر [میرمهدی مفخم] جلالی، دکتر بیانی^۱، دکتر [یحیی] مهدوی، دکتر [محمود] هومن و... این‌ها اساتید گرانقدری بودند که ما در خدمتشان تلمذ کردیم. جا دارد از پدر روانشناسی ایران دکتر [محمدباقر] هوشیار یاد کنم که در دوسالی که در خدمتشان بودیم، فنون تربیت رو به ما یاد دادند و گنج بسیار بزرگی بود در تاریخ روانشناسی ایران زمین. و در این‌جا اظهار گلايه بکنم از دکتر مظفر بقایی که شاید تنها استادی بودند که از ایشان بهره‌ای نبردیم، به دلیل این‌که مشغله‌های سیاسی ایشان اجازه نمی‌داد که به دانشجویانشان بهره‌ای از علم برسانند.

- دانشسرای عالی یا همان تحصیلات دانشگاهی در چه سالی به پایان رسید؟ و از چه زمانی مشغول به کار تدریس شدید؟

- دانشسرای عالی را در سال ۱۳۳۷ به پایان رسانیدم. آن موقع من خودم برای خدمت در آموزش و پرورش، شهر ارومیه را انتخاب کرده بودم، اما چون ظرفیت اون‌جا پُر بود، موافقت نشد، بنابراین دو جا را خود وزارت آموزش و پرورش پیشنهاد داد که یکی خرم‌آباد لرستان و دیگری گرگان از استان مازندران آن زمان بود، و من باید یکی از این دو شهر را برای اشتغال و زندگی انتخاب می‌کردم. خب! من گرگان را انتخاب کردم و به گرگان‌زمین آمدم.

- دقیقاً چه زمانی به گرگان آمدید؟

- عرض کردم که در مهرماه ۱۳۳۷ من به گرگان آمدم.

- گرگان را در سال ۱۳۳۷ چگونه شهری دیدید؟

- گرگان در آن زمان وسعت فعلی را نداشت [در امتداد غربی-شرقی] از فلکه‌ی مازندران شروع می‌شد و به پشت [= شرق] دادگستری ختم می‌شد؛ یعنی یک کوچه‌ی پشت دادگستری مسکونی بود و بقیه‌اش گندمزار و بوستان بود. از این طرف [سمت شمال‌غربی] محله‌ی میرکریم بود تا فلکه‌ی مازندران و سمت چپش [= سمت شمال میرکریم] باغ‌های سبزی‌کاری و صیفی‌کاری شروع می‌شد و در قسمت جنوبی هم به کاخ شاه و خیابان جدید ملل که حاصل نوسازی پس از زمین‌لرزه‌ی آن سال‌ها بود، محدود می‌شد. تمرکز جمعیت شهر هم در محدوده‌ی بافت قدیمی کنونی شهر گرگان یعنی محله‌های میخچه‌گران و سرپیر و سرچشمه و دربنو و ... بود که از سال‌ها قبل قدمتش را حفظ کرده بود و انبوه جمعیت بیشتر در این محله‌ها بودند.

- از زمان ورودتان به گرگان خاطره‌ای دارید؟

- بله! مهرماه ۱۳۳۷ بود که از تهران به سمت گرگان آمدم، ولی چون با قطار آمده بودم تا

بندر شاه (بندر ترکمن کنونی)، شب رو در مسافرخانه‌ی شمال بندر شاه بیتوته کردم. اولین فرهنگی این منطقه را هم که من دیدم جناب باقر مفیدی معلم ورزش دبیرستان هدایت بندر شاه بود که چون از پنجره‌ی مسافرخانه به حیاط دبیرستان هدایت اشراف داشتم، وقتی که ایشون ورزش می‌دادن، ایشون رو به عنوان اولین چهره‌ی فرهنگی گرگان، در اون جا دیدم. خدا بیامرز دشان! روز بعد هم آمدم گرگان و اون موقع برای من که از خوابگاه دانشسرای عالی دانشگاه تهران در منطقه امیرآباد تهران به این جا آمده بودم، جای عجیب و غریبی بود. ما در تهران آب تصفیه شده‌ی کمپ آمریکایی‌ها که محل استقرار دانشجویان بود رو می‌خوردیم، اما در گرگان اولین مسئله‌ی ما آب شهر بود. آب گرگان اون موقع از جوی‌های [رو باز] می‌آمد و تنبار می‌شد توی حوض خانه‌ها و انواع و اقسام محتویات جوب رو می‌شست و می‌آورد توی حوض و ته نشین می‌شد. من یادم هست که همیشه موقعی که مسائل تربیتی رو درس می‌دادم، ذهن ضمیر ناخودآگاه را تشبیه می‌کردم به حوض خانه‌ها در گرگان؛ چون ما اگر ضمیر ناخودآگاه رو با یک عاملی تحریک کنیم، خاطرات گذشته را به یاد می‌آوریم، در گرگان هم اگر حوض خانه‌ها رو با یک جوب هم می‌زدیم، آن چه که در آن نهان بود، آشکار می‌شد.



به هر حال این آب مصرفی شهر گرگان بود که برای من عجیب بود، و اولین بار که با موضوع آب گرگان مواجه شدم، در مسافرخانه بهشت گرگان بود، اون موقع در گرگان اماکن چندانی برای بیتوته نبود، تازه

یک مسافرخانه‌ای به نام بهشت گرگان در خیابان پهلوی آن زمان (خیابان امام خمینی کنونی) در طبقه‌ی فوقانی مغازه‌های زرگری تأسیس شده بود، من یک شب رو آن جا بیتوته کردم و موقعی که رفتم صورتم رو بشویم، دیدم آب گل آلود است! پرسیدم: چرا اینطوریه؟ گفتند: «این آب جوب‌ها است که میاریم، آب مصرفی همینه!». بعد رفتم به حمامی در پشت گذر باغ شاه [= حمام شاه]، دیدم که اون جا هم آبش گل آلوده!

بعد متوجه شدم که یک آب آشامیدنی به نام «آب سرخواجه» هست، که خرکچی‌ها یا خود آدم‌ها توی ظرف‌هایی می‌آوردند، دم در خانه‌ها می‌فروختند، که البته کاشف به عمل آمد که ساکنان آبادی‌های بالادست، ظرف و لباسشان را توی اون آب می‌شویند.

به همین دلیل بود که همون سال اول سکونت در گرگان، بیماری تیفوئید (حصبه) گرفتیم که ما رو با سلام و صلوات از این جا (گرگان) بردند به تهران.

– اما با این وجود باز هم در گرگان ماندید و تا الآن هم ساکن گرگان هستید، چطور شد که با چنین شرایطی از گرگان به جای دیگه‌ای انتقالی نگرفتید؟

- اون زمان امکانات زندگی توی گرگان نسبت به شهرهای دیگر، کمتر بود، فقط چیزی که نقطه‌ی اتکای ما بود، مردم خوب گرگان بودند. من بارها گفتم باز هم می‌گم مردم پنجاه شصت سال پیش گرگان با مردم الآنِ گرگان قابل قیاس نیستند. اون زمان گرگان مردمی مهربان داشت، مردمی از خود گذشته داشت، مردمی غمخوار همدیگر بودند، یار همدیگر بودند. گرگان اون موقع مردم بسیار نازنینی داشت، برخلاف الآن که سیل مهاجرت چهره‌ی شهر رو گونه‌ای دیگر کرده و شاید دیگه اون مهر و محبت قدیم در میان ساکنین کمتر به چشم می‌خوره!

یدام نمیره روز اولی که به دنبال تهیه خانه برای سکونت در گرگان بودم، یک شخصی بود به نام «کل متاد» که خانه تهیه می‌کرد، هر موقع که مراجعه می‌کردیم، می‌گفت که «یک عروس بزک کرده پیدا کردم، بیا ببین و احسنت بکن!» وقتی می‌رفتیم می‌دیدیم که یک خانه‌ی دراندردشت که دورتادورش اتاق است و یک اتاق از اون خانه رو به ما پیشنهاد می‌کنه که بیا و بگیر! چیزی شبیه به خانه‌ی قمرخانم اون موقع.

به هر حال آقای دکتر حمزه همون روزهای اول حضور من در گرگان وقتی که باخبر شدند من به گرگان آمدم و جایی برای سکونت ندارم، محبت کردند و من رو در خانه‌ی خودشان سکونت دادند.

- مدتی هم در خوابگاه دانشسرا سکونت داشتید؟

- مدتی در منزل دکتر حمزه زندگی می‌کردم و بعد از آن یک اتاقی رو در دانشسرا در اختیار من گذاشتند که زندگی من در آن اتاق سپری می‌شد. یعنی به اصطلاح جزو شبانه‌روزی‌های مرکز تربیت معلم بودیم. فکر می‌کنم حدود یک سالی در دانشسرا زندگی می‌کردم، بعد از یک سال، به واسطه‌ی پیوند دوستی با آقای حسین رزازی، خانه‌ای در میدان کاخ، کوچه‌ی رسول‌زاده، اجاره کردیم و چندصباحی با ایشون هم‌خانه بودیم. بعد، از ایشون جدا شدم و یک خانه‌ای دیوار به دیوار خانه‌ی مرحوم یحیائی، از آقای پوراکبر، در همون میدان کاخ، در کوچه‌ای که به نام «عشقی» و «آهنی» معروف بود، اجاره کردم و جالب بود که من این خانه رو به مبلغ ۲۵ تومان اجاره کرده بودم در حالی ۲۵ تومان پول میوه‌هایی بود که از درخت‌های حیاط این خانه می‌چیدیم. خانه‌ای دوطبقه بود با چهار اتاق که کفاف زندگی خانواده‌ی سه نفره‌ی ما رو می‌داد.

- ابتدای ورود به گرگان در کدام بخش آموزش و پرورش یا کدام مدرسه و با چه سمتی شاغل شدید؟

- من سال ۱۳۳۷ که آمدم در دانشسرای مقدماتی گرگان (مرکز تربیت معلم گرگان) که اون موقع فاقد دبیر روان‌شناسی بود، به عنوان دبیر روان‌شناسی مشغول شدم. آن موقع یحیی خان قره‌داغی (که البته اگر لقب «خان» رو برداریم بهتره) که انشالله خدا عمرش را بیشتر کنه و بهش سلامتی بده! ایشون رئیس دانشسرای گرگان بودند. دانشسرای گرگان در آن زمان

تنها مؤسسه‌ی آموزشی در استان مازندران بود که از رامسر تا منتهاالیه گنبد، دانش‌آموز می‌پذیرفت. دانش‌آموزان دو سال در این‌جا تربیت می‌شدند و بعد به عنوان معلم رسمی در مدارس تدریس می‌کردند.

من از زمان ورود به گرگان، قسمت اعظم کارم در دانشسرای مقدماتی گرگان بود. اون زمان دانشسرا تک ساختمانی بود که در زمین‌های موقوفه‌ی شهر آشوب قرار داشت و اون موقع ما ساختمان‌های دیگری در شهر آشوب نداشتیم. استحضار دارید که شهر آشوب در گذشته از نقاط خوش‌آب‌وهوای گرگان بوده که نسیم بسیار خوبی در اون‌جا می‌وزید! خوب به تبع چون آسفالت نبود و زمین‌ها خاکی بود، روزهای بارانی که زمین‌ها گلی بود، ما دوتا کفش داشتیم، یک کفش رو در دگه‌ی بر خیابان (تقریباً روبروی بیمارستان فلسفی) کفش رو درمی‌آوردیم گالش می‌پوشیدیم، می‌رفتیم توی دانشسرا، پشت در کلاس گالش رو درمی‌آوردیم و دوباره کفش رو می‌پوشیدیم و می‌رفتیم سر کلاس. در اون زمان یک همچین وضعیتی داشت. بقیه‌ی اوقات رو هم در دبیرستان ایران‌شهر و دبیرستان پروین و دبیرستان فخرالدین به تدریس ادبیات می‌پرداختم.

– زمانی که شما در سال ۱۳۳۷ به گرگان آمدید، ساختمان دانشسرا در اراضی شهر آشوب با بودجه اصل ۴ ترومن ساخته شده بود؟

– بله! ساخته شده بود؛ ساختمانش شامل دو بخش بود، یکی مرکز تربیت معلم و یکی هم مدرسه‌ی ضمیمه داشت که اون‌جا برای روش تدریس یا تدریس عملی دانشسرا در نظر گرفته شده بود. دوره‌ی اول سه کلاس بود، یعنی دوره‌ی اول دبیرستان رو آورده بودند در دبیرستان ضمیمه.

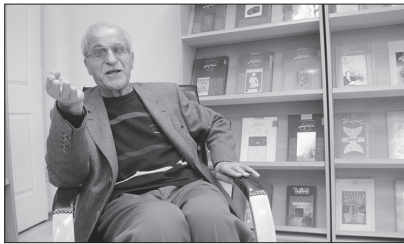
– با توجه به این‌که دانش‌آموزان دانشسرا از نقاط مختلف می‌آمدند و دانشسرا شبانه‌روزی بود، مدیریت شبانه‌روزی با چه کسی بود؟

– در زمان ریاست آقای قره‌داغی، آقای عطرافشار معاون شبانه‌روزی بودند، اون موقع فقط آقایون دانشجو بودند. ما در دانشسرا دو نوع دانشجو داشتیم؛ یکی دانشجویانی که معلم بودند منتها پیمانی بودند، به خاطر این‌که رسمی بشوند، در دانشسرا دوره‌ای رو می‌گذرانند و بعد امتحانی می‌دادند و رسمی می‌شدند. یک عده هم محصل دوساله-سه‌ساله‌ی خود دانشسرا بودند، که این‌ها می‌آمدند دوره می‌دیدند و بعد از دوسال معلم می‌شدند. این‌هایی که از استان مازندران یا از شهرهای دور از گرگان می‌آمدند شبانه‌روزی بودند؛ شبها در خوابگاه‌های دانشسرا بیتوته می‌کردند، سرپرست شبانه‌ی آن‌ها هم آقای عطرافشار بود. بعد از مدتی (بعد از سال ۱۳۴۰) دانشسرا از پسرانه به دخترانه تبدیل شد. شرط پذیرش دختران این بود که اون‌هایی که دیپلم داشتند، می‌آمدند یک سال می‌خواندند و بعد از پایان دوره معلم می‌شدند، اون موقع دخترها از گیلان هم می‌آمدند. در واقع این مرکز منحصر شده بود برای دو استان گیلان و مازندران. ما در این‌جا شاید چیزی در حدود ۱۲۰ دانشجوی دختر داشتیم که از

استان‌های گیلان و مازندران می‌آمدند به گرگان، دوره می‌دیدند و بعد از یک سال به عنوان معلم فارغ‌التحصیل می‌شدند.

- همکاران شما در دانشسرا چه کسانی بودند؟

- مرحوم مسیح ذبیحی بود که ادبیات تدریس می‌کرد، مرحوم هوشنگ رضایانی که زیست تدریس می‌کرد، آقای حسین رزازی بود که ریاضی تدریس می‌کرد، آقایان عاملی و یوسف بجنوردی زبان خارجی رو تدریس می‌کردند، مرحوم محمد یحیائی خط رو تدریس می‌کرد، آقای جعفر نبوی ادبیات رو درس می‌داد، تاریخ و جغرافیا رو امیر وثیقی درس می‌داد، آقایان کاشانی و کاویانی شیمی رو درس می‌دادند (که فکر کنم قبل از حضور من، آقای پارسایی شیمی رو درس می‌دادند)، فیزیک رو هم آقای جلال خاندوزی درس می‌داد، مرحوم قاسم دینانی کارهای دستی آموزش می‌دادند و کارگاه نجاری رو اداره می‌کردند،



سرایدار اون‌جا آقای سلیمان انوری بود، کتابدار دانشسرا مرحوم حاج آقا تقوی بود، حسابدار دانشسرا مرحوم سلیمان جرجانی بود، معاون اون‌جا مرحوم عزت‌اله عطارافشار بود، رئیس هم یحیی قره‌داغی بود. دبیران دانشسرا معمولاً دبیران دبیرستان‌های گرگان بودند و دبیر خاص

دانشسرا نداشتیم. معمول بر این بود که کسی که بیش از ۷ ساعت در یک دبیرستان درس می‌داد، دبیر اون دبیرستان محسوب می‌شد.

- آیا به خاطر دارید که در سال‌های اول حضور شما در گرگان (حدود ۴۰-۱۳۳۷) چند

دبیرستان در گرگان بود و تعداد دانش‌آموزان مقطع دبیرستان چند نفر بودند؟

- اون زمان در شهر گرگان فقط چهارتا واحد آموزشی (بالتر از رتبه‌ی ابتدایی) یعنی دانشسرای مقدماتی، دبیرستان ایرانشهر، دبیرستان فخرالدین، که هرسه مخصوص پسرها بودند، و دبیرستان پروین، که دخترانه بود، وجود داشت. با توجه به این‌که من اکثر کارم مربوط به سال‌های آخر دبیرستان بود، مجموع دانش‌آموزان گرگان در آن زمان در حدود ۸۹ نفر یا ۹۸ نفر در سال‌های آخر این مؤسسات بود. بیشترین تعداد در دانشسرا بود که معمولاً ۴۰-۴۲ نفر شاگرد داشت، دبیرستان فخرالدین در حدود ۱۷ نفر در ششم ریاضی محصل داشت، ایرانشهر در حدود ۲۴-۲۳ نفر دانش‌آموز ششم طبیعی داشت، دبیرستان دخترانه پروین هم فکر می‌کنم در حدود ۱۶ نفر دانش‌آموز ششم طبیعی داشت. این مؤسسات گرگان در اون روزگار فاقد رشته‌ی ادبی بودند و اون‌هایی که می‌خواستند دیپلم ادبی بگیرند، باید به استان‌های دیگر می‌رفتند.

- وضعیت تحصیلی دانش‌آموزان مقطع دبیرستان و دانشسرا در اون سال‌ها (۴۶-۱۳۳۷) چگونه بود؟ آیا دانش‌آموزان ممتازی هم داشتید که بعدها به جایگاه علمی یا اجتماعی

بالایی رسیده باشند؟

- مجموعه‌ی تلاش دانش‌آموزان در سال‌های ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۰ خوب بود؛ ما چهره‌های بسیار خوبی از اون سال‌ها داریم مثل دکتر جلوه که از ستاره‌های پزشکی به خصوص جراحی دنیای ماست که الآن در آمریکا حضور دارند و از شاگردان خوب ما بودند، آقای فرشاد همکلاسی ایشون از چهره‌های ادبی خوب ما در گرگان هستند، دکتر قبادی و برادرشون مهندس کیخسرو قبادی هردو از دانش‌آموزان خوب اون زمان ما هستند و دانش‌آموزان بسیار خوب دیگری که اکثراً صاحب نام شدند و به نحوی خدمتگذار این مرز و بوم. در بین دخترها هم ما چهره‌هایی داشتیم که بعدها به سلک همکاران ما پیوستند مثل خانم مفتاح از دبیران خوبی که الآن از همکاران بازنشسته‌ی ماست و خیلی از دانش‌آموزان دیگر ما در آن زمان.

- شما در گرگان ازدواج کردید، چطور با همسرتون آشنا شدید؟

- من در سال دوم خدمتم، قرمزجامه‌ای رو در رهگذر دیدم که نظرم رو جلب کرد که بعدها به ازدواج زناشویی ختم شد و تا امروز هم یار و غمخوار یکدیگر هستیم، اگرچه ۱۰ سالی است که ایشان معمولاً از آن استشعار افتاده و دچار کمون مغزی شده، به هرحال جایش و خاطرش و خودش پیش من عزیز است و تلاش می‌کنم با تیماری که از ایشون انجام می‌دم، بتونم بخشی از اون وظیفه و مسئولیت خودم رو اجرا بکنم. خدا به ایشون هم سلامت بده که بازگردند به زندگی و باز هم مثل همیشه یار همدیگر باشیم.

- شما مدتی مسؤل مرکز سمعی بصری گرگان بودید، لطفاً بفرمائید کار مرکز سمعی بصری

دقیقاً چه بود و شما چه مدت مسؤلیت این مرکز رو برعهده داشتید؟

- بله! در سال ۱۳۳۸ طی دستورالعملی از طرف سازمان هنرهای زیبای کشور باید یک مرکز سمعی بصری در گرگان افتتاح می‌شد، که من مأمور افتتاح این مرکز شدم. کار مرکز سمعی بصری هم معمولاً ارائه‌ی آموزش سمعی بصری به مدارس گرگان و توابع تا گنبد بود. یعنی فیلم‌های آموزشی که برای ما می‌فرستادند رو با اپراتوری که داشتیم در اختیار مدارس گرگان می‌گذاشتیم و فیلم‌های خبری رو هم معمولاً در اختیار سینماهای سطح گرگان و گنبد می‌گذاشتیم. کار سمعی بصری اون روز، آموزش کار با وسایل کمک آموزشی بود که در مدارس توزیع می‌کردیم. این بود که دوسالی در سمعی بصری گرگان مشغول کار بودم. ساختمان مرکز سمعی بصری هم نبش خیابان ملل، از طرف خیابان سرخواجه، روبروی خانه‌ی پورناصر بود.

- در مرکز سمعی بصری چه جور فیلم‌هایی وجود داشت؟

- دو نوع فیلم برای ما ارسال می‌شد؛ یکی فیلم‌های خبری که به سینماهای استان می‌دادیم، یعنی یه مدت در اختیار یک سینما بود، بعد می‌گرفتیم و به سینمای دیگر می‌دادیم و یکی دیگر هم فیلم‌های آموزشی بود که این فیلم‌های آموزشی هم یک سری فیلم‌های تربیتی

بود که به مراکز آموزشی می‌دادیم و یک سری فیلم‌های مثلاً آموزش کشاورزی که اداره کشاورزی کشاورزان را جمع می‌کرد و برایشان نمایش می‌داد.

- این فیلم‌ها بعداً در مرکز سمعی بصری آرشیو می‌شد؟

- معمولاً این فیلم‌ها بین استان‌ها در گردش بود، برای همین چیزی در این جا بایگانی نمی‌شد و ما بعد از استفاده، طبق دستورالعمل، فیلم‌ها را به تهران برمی‌گرداندیم.

- در کارنامه‌ی فعالیت‌های شغلی و فرهنگی شما همکاری با رادیو گرگان هم وجود دارد، لطفاً بفرمائید از چه زمانی با رادیو گرگان همکاری می‌کردید و کار شما در رادیو چه بود؟

- زمانی که من وارد گرگان شدم، رادیو گرگان تازه تأسیس شده بود یا کمی بعد تأسیس شد (دقیقاً خاطر نمی‌آید) ولی من ضمن کار در مرکز سمعی بصری، در حدود سال ۱۳۳۹، کار نویسندگی رادیوی گرگان رو هم انجام می‌دادم. در مرکز رادیو گرگان خانم من، خانم شهودی، گوینده‌ی زن رادیو بود، آقای ضیاء پاک‌نشان گوینده‌ی مرد رادیو و آقای ستارسوقی هم گوینده‌ی بخش ترکمنی بود. به لحاظ این قرابت گویندگی همسرم در رادیو، نوشتن مقالات رادیو گرگان با حقیر بود. در واقع مرحوم دکتر قدرت‌اله مقصودلو مدیرعامل شیروخورشید گرگان، مطالب بهداشتی رو می‌نوشت و من مسائل اجتماعی و روانشناسی و ادبی رو می‌نوشتم و حتی گریز به مطالب کشاورزی و امثالهم هم می‌زدم.

- حافظه‌ی شفاهی مردم گرگان بیشتر شما رو به عنوان رئیس دبیرستان ایرانشهر می‌شناسه، از چه زمانی و به چه مدت مدیریت این دبیرستان رو به عهده داشتید؟

- من سال تحصیلی ۴۷-۱۳۴۶ به مدت یک سال در دبیرستان ابن‌سینا، که تازه افتتاح شده بود، کفیل دبیرستان بودم، بعد از یک سال پیشنهاد مدیریت دبیرستان ایرانشهر شد، از سال ۱۳۴۸ آدم دبیرستان ایرانشهر و تا حدود ۱۳۵۹ که دبیرستان رو تحویل مرحوم حفیظی دادم، مدیریت دبیرستان ایرانشهر رو به عهده داشتم و بعد از اون هم تا زمان بازنشستگی (حدود ۷۰-۱۳۶۹) دبیر دبیرستان ایرانشهر بودم.

- در یک جمله آیا به عنوان یک معلم، یک دبیر، یک مدیر دبیرستان و یک شهروند گرگانی آیا از این که کار و زندگی در گرگان رو انتخاب کردید راضی هستید؟

- من تا اون جا که یادم هست، ۳۴ سال خدمت من در آموزش و پرورش خدمت شیرینی بوده، البته تلخی‌هایی داشته، خوشکامی‌هایی هم داشته، و این دو تا می‌تونن همدیگر رو بپوشانند. لذت زندگی من در موفقیت بچه‌های ماست و در داشتن یک ثروت عظیمی به نام «شاگردان دیروز»! من بارها متذکر این معنا شدم که من خودم رو ثروتمندترین فرد گرگان می‌دونم به لحاظ این که از غنای محبت شاگردان خودم سیراب شدم و زندگی‌ای اگر دارم، این زندگی مدیون محبت‌های همه‌ی همکاران و شاگردانم است. خدا همه را سلامت و در حمایت خودش نگه داره!

۱- در آن زمان دو نفر به نام دکتر بیانی مدرس ادبیات دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بوده‌اند؛ یکی دکتر مهدی بیانی و دیگری دکتر خان‌بابا بیانی

۲- یحیی‌خان قره‌داغی در خرداد ۱۳۹۷ بر اثر کھولت سن در تهران درگذشت و در آرامستان امام‌زاده عبدالله گرگان به خاک سپرده شد.

۳- همسر آقای قدسی‌رائی، خانم شهودی بعد از تاریخ این مصاحبه بر اثر بیماری درگذشتند.